

رسانه‌های نوین و شبکه‌های اجتماعی منافع زیادی برای ما دارند. با این حال، مخاطرات زیادی هم به همراه می‌آورند. از جمله‌ی این مخاطرات «دوقطبی‌سازی» فضای سیاسی و تضعیف «دموکراسی مشورتی» است. پژوهشگری که از مشاوران اوباما در امور نظارتی و اطلاع‌رسانی بوده، در کتاب تازه‌ی خود به این مخاطرات می‌پردازد.

#جمهوری: دموکراسی چندپاره در دوران شبکه‌های اجتماعی، نوشته‌ی کاس آر. سانستین، انتشارات دانشگاه پرینستون، ۲۰۱۷.

ظاهراً رئیس‌جمهور جدید آمریکا، با رسانه‌ها یا اگر بخواهیم به طور دقیق‌تر بگوییم، به گفته‌ی خودش، با «رسانه‌های دروغ‌پرداز» مشکل دارد. از نظر برخی، حملات او به خبرنگارانی که از منابعی استفاده می‌کنند که هویت آن‌ها فاش نشده است و مانع شدن از حضور خبرنگاران رسانه‌های نیویورک تایمز، سی‌ان‌ان، پولیتیکو، بازفید، بی‌بی‌سی، گاردین، و دیلی میل در یک نشست خبری که اخیراً در کاخ سفید برگزار شد، وقتی با اظهارات او در توئیتر (که نمونه‌های‌اش را در تصاویر بالا مشاهده می‌کنید) همراه می‌شود، می‌تواند متعهد بودن او به «آزادی بیان» را زیر سؤال ببرد و بیان‌گر گرایش او به سانسور کردن اخباری باشد که او، کابینه، و اقدامات‌اش را زیر سؤال می‌برند و آن‌ها را غیرقانونی و حتی خائنه می‌خوانند. هرچند که از نظر دیگرانی هم، رئیس‌جمهور آمریکا کاملاً محق است که دشمنان‌اش را، که پیوسته و به شکلی فعال اخبار مربوط به دولت او را منفی جلوه می‌دهند، به چالش بکشد.

اما آیا تمام این‌ها توفان دیگری نیست که رئیس‌جمهور آمریکا و «رسانه‌ها» برای سرگرم کردن ما به پا کرده‌اند؟ گذشته از این‌ها، آیا بازی سیاست همیشه این نبوده است که «ما» و «آن‌ها» را در مقابل هم قرار دهد؟ اهمیت این موضوع در چیست؟ کاس آر. سانستین، کارشناس حقوقی که در دوره‌ی ریاست جمهوری اوباما در دفتر اطلاعات و امور نظارتی کاخ سفید سمت ارشدی داشته است، می‌گوید که این موضوع اهمیت زیادی دارد. در واقع، بحث او این است که جمهوری آمریکا و تمام آنچه این جمهوری نماد آن است در خطر است.

کتاب **#جمهوری** سومین کتابی است که او در آن به خطراتی که اینترنت برای سیاست ایجاد می‌کند می‌پردازد. سانستین در این کتاب بر نقش شبکه‌های اجتماعی در دوقطبی شدن آرا متمرکز شده است. به طور مثال، الگوریتم‌های فیسبوک با گردآوری و تحلیل «لایک»ها و «دیس‌لایک»ها، ارتباطات دوستانه‌ای که داریم، مطالبی که می‌خوانیم، و آن‌هایی که حتی بدون خواندن‌شان هم‌رسانی می‌کنیم، تصویری از آن‌چه ما هستیم ارائه می‌دهد و بدین ترتیب، همه چیز ما را (از آن‌چه ممکن است بخریم تا مطالب و اخباری که ممکن است به آن علاقه نشان دهیم) پیش‌بینی می‌کند.

فیسبوک نوعی «روزانه‌های من» (Daily Me) به وجود می‌آورد و طوری طراحی شده است که من آن چیزی را که به آن علاقه‌مند ام مصرف کنم و اولویت‌های سیاسی‌ام را نیز انعکاس دهد. این در کنار پست‌های خبری دوستان‌ام که به من شباهت دارند و پست‌های مرا «لایک» می‌زنند، «اتاقِ پژواکی» به وجود می‌آورد که هم به من در این مورد حس آرامش می‌دهد که افرادی که دوست‌شان دارم نیز چنین می‌اندیشند، و هم موضع مرا در مورد دیدگاه‌های‌ام استوارتر می‌کند، چرا که به این نتیجه می‌رسم که اگر همه‌ی دوستان‌ام به این موضوع باور دارند، پس باید درست باشد. مشابه این موضوع را می‌توان در مورد هشتگ‌سازان هم گفت که مرا به سمت دیگرانی در «بازاری که در آن مستقر شده‌ام» هدایت می‌کند؛ این بازار می‌تواند نیازهای ما را در حوزه‌هایی مانند خشم اجتماعی، شایعات مربوط به افراد مشهور، یا تفاسیر سیاسی برآورده کند.

سانستین قبول دارد که الگوریتم‌ها و هشتگ‌ها برای مصرف‌کنندگان‌شان بسیار مفید هستند. اگر به من حس انزوا دست دهد، به کمک آن‌ها می‌توانم افرادی مثل خودم را پیدا کنم. اگر دنبال این هدیه‌ی ویژه باشم، ممکن است الگوریتم‌ها بهترین‌اش را به من ارائه دهند. می‌توانند مرا به عنوان یک شهروند به سمت کنش‌گری یا انگیزه‌های ارزشمندی که مورد تأیید هستند ببرند. کنش‌گری هشتگی از «#بهارِ عربی» گرفته تا «#زندگی سیاه‌پوستان مهم‌است» تا «#MAGA» (در اشاره به Make America Great Again که شعار کارزار انتخاباتی ترامپ بود) به راستی هم دنیا را تغییر داده است. اما سانستین می‌گوید که با این حال، در تمام این‌ها خطر دوقطبی شدن سایبری در کمین ما نشسته است.

سانستین در خلال کتاب **#جمهوری**، توجه ما را به تحقیقاتی در حوزه‌های روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، و علوم سیاسی جلب می‌کند که کنش‌هایی را که به سمت دوقطبی شدن می‌رود و آن‌چه را که من نام‌اش را افزایش شدید سیاست‌های «ما در مقابل دیگران» می‌گذارم تشریح کرده است. به طور مثال، دوقطبی شدن سایبری مانند کنش‌های درون‌گروهی است که اعضا در آن به آتش اشتیاق هم‌دیگر دامن می‌زنند، تنها از بحث‌های معدودی استقبال می‌کنند، بر حُسن شهرت خود صحه می‌گذارند، و با عضویت در گروه و موافقت با عقایدی که در آن پذیرفته می‌شود اعتماد به نفس پیدا می‌کنند. به گفته‌ی سانستین، هشتگ‌ها جمعیت‌هایی با علاقمندی‌های مشترک ایجاد می‌کنند که در آن‌ها «پاسخ‌هایی که افرادی که ذهنیت مشابه دارند به همدیگر می‌دهند هویت گروه را تقویت می‌کند.»

مسئلاً، فقط به این دلیل که من عضو گروهی هستم و خیلی هم به این عضویت افتخار می‌کنم - که فلان مارک تی شرت را خریده‌ام یا «کول-اید» (Kool-Aid) نوشیده‌ام - به این معنا نیست که لزوماً از «دیگر» گروه‌ها بدم می‌آید. با این حال، ماریلین بروور در تحقیقاتش درباره‌ی روان‌شناسی تعصب به این نتیجه رسیده که این نوع پیوندهای وفاداری می‌تواند به عنوان «مبانی اولیه» ی نفرت از دیگری عمل کند. سانسیتین نیز به همین اندازه نگران است، و به ما مصرف‌کنندگان هشدار می‌دهد که تفرقه‌ی ما در فضای مجازی ممکن است تشکل‌هایی را برای مستقر شدن مان ایجاد کند، و در همان حال که این «روزانه‌های من» ممکن است دوست فوق‌العاده‌ای برای ما به عنوان مشتری‌اش باشد، دوقطبی شدن سایبری ناشی از آن قابلیت این را دارد که توانایی ما را برای این که شهروندان متعهدی باشیم تضعیف کند.

سانسیتین در حالی که نظرات بنیان‌گذاران آمریکا درباره‌ی جمهوریت را معیار قرار می‌دهد، بحث‌اش را به شکل متقاعدکننده‌ای این طور پیش می‌برد که، برای این که دموکراسی مشورتی بتواند درست عمل کند، شهروندان باید در جایگاهی قرار بگیرند که گستره‌ای از انتخاب‌های مختلف پیش روی‌شان باشد. انتخاب تنها زمانی ارزش دارد که بین امکان‌های مختلف دست به انتخاب بزنیم. کلیت نظام سیاسی آمریکا - کنترل و توازن، بررسی قضایی، هیئت الکترال، بحث‌های کنگره - به این بسته است که به طور دقیق تمام امکانات و بحث‌های استدلالی را که از زوایای دید مختلف، بر اساس تجربه‌های مختلف و اطلاعات مختلف، مطرح می‌شوند در نظر بگیریم. تدوین‌کنندگان قانون اساسی آمریکا در تفسیر جمهوریتی که امکان‌گفتمان دموکراتیک را به عنوان یک نیروی خلاق گرامی می‌دارد بی‌نظیر عمل کرده‌اند. حیات آن جمهوری به تبادل نظر میان آرای گوناگون بسته است.

تبادل نظر وظیفه‌ی شهروندی ما است. به عقیده‌ی سانسیتین، «وظیفه‌ی شهروندان ملاقات با دیگران و مشورت با آنان است، که این گاه از طریق بحث رودررو اتفاق می‌افتد و، اگر این امکان وجود نداشت، روش‌های دیگر را نیز می‌توان به کار بست.» انتخاب مصرف‌گرایانه، که به آرامی ما را به سمت آن «روزانه‌های من» سوق می‌دهد، درک کافی از مشکلات عمومی و تجربیات موثق دیگران برای ما ایجاد نخواهد کرد و نیاز جمعی ما را به یک فرهنگ مشورت‌گرا کم‌رنگ می‌کند.

اگر به آزادی ارجح می‌نهیم، باید به آزادی تبادل آرا نیز ارجح بگذاریم. باید با آنچه آلن بلوم سه دهه پیش، در کتاب‌اش با عنوان **دوپهلوی بستن ذهن آمریکایی**، به طرف‌داری‌اش برخاسته بود مبارزه کنیم: یعنی تلاش برای تسلیم نشدن به خوانش‌های سنتی سلطه‌جو از سیاست. اگر به آزادی اهمیت می‌دهیم، باید با بسته شدن ذهن‌های مان به روی تفکر انتقادی مقابله کنیم، و به سمت بحث سازنده با دیگران برویم. اگر به آزادی ارجح می‌نهیم، نباید اجازه دهیم که ترس مان از دیگری، استدلال‌های مان، فرهنگ مشورت‌گرای مان، یا جمهوری‌مان را محدود کند.

کتاب **#جمهوری** بعضاً از یک نوستالژی یاد می‌کند که آن قدر ارزشمند بوده است که رابرت پاتنام جامعه‌شناس، در اثر پژوهشی تأثیرگذارش با عنوان **بولینگ بازی در تنهایی: فروپاشی و احیای همزیستی آمریکایی (۲۰۰۰)**، به آن بپردازد. گروهی از ما که در آمریکای پیش از دوران اخبار تلویزیون‌های خصوصی بزرگ شده‌ایم، آمریکایی که تنها

سه شبکه‌ی تلویزیونی داشت، با عشق زمانی را به یاد می‌آوریم که مجریان خبر مانند [والتر کرونگایت](#) نه تنها ما را مطلع نگه می‌داشتند بلکه به سان پدر و مادر از ما در مقابل اضطراب دوره‌های بحران سیاسی محافظت می‌کردند. سانستین ضمن به رسمیت شناختن نیازی که در مورد «واسطه‌های منافع عمومی» وجود دارد، اشاره می‌کند که میل به تجربیات مشترک نیز همان قدر شدید است. اما او نمی‌خواهد گوناگونی را فدای تجربه‌ی یکپارچه‌ی «ما» کند. درست برعکس: او هریک از ما را به چالش می‌کشد تا به آن گوناگونی برسد و وعده‌ی «همه با هم یکی» (یکپارچگی با وجود تنوع و تفاوت) را محقق سازد.

جالب است که سانستین، برخلاف ترامپ، رسانه‌ها را سرزنش نمی‌کند. در عوض، شهروندان را به چالش دعوت می‌کند. در یک جمهوری آزاد، «شهروندان خواهان نظامی هستند که گستره‌ی وسیعی از تجربیات را ارائه دهد... چیزی که آن‌ها از پیش انتخاب‌اش نکرده باشند.» هریک از ما باید به دنبال دیگری بگردیم، سراسر این دموکراسی چندپاره را مطالعه کنیم و به قلمرو مشورت با کسانی که به ما شبیه نیستند وارد شویم. یک دموکراسی سالم و مشورتی به تجربیات مشترک نیاز دارد تا بتواند یک «ما» بسازد و با «دیگری» رودررو شود.

ظاهراً شق دیگر ماجرا – که یک دموکراسی عمیقاً چندپاره است که از نفرت تغذیه می‌کند و رسانه‌ها در آن محدود شده‌اند و به این ترتیب، در ساختن اتاق‌های پژواک دوقطبی شریک جرم‌اند – هدف غایی دولت جدید است. مسلماً ممکن است که من در اشتباه باشم: هنوز تازه در ماه دوم زمام‌داری ترامپ هستیم.

برگردان: سپیده جدیری

آنجلیا آر. ویلسون استاد علوم سیاسی در دانشگاه منچستر است. آنچه خواندید برگردان این نوشته‌ی او است:

Angelia Wilson, '[#Republic: Divided Democracy in the Age of Social Media](#),' *Times Higher Education*, 9 March 2017.